چند نکته:

۱.اصلح الوجوه: در ّمبنای رجوع قرائات سبعه به حرف واحد

نکته مهم در تعبیر اصلح الوجوه شیخ قده، اشاره ایشان به در قول بسیاری از علمای اهل سنت است که قرطبی نقل کرده که تصریح کردند قراءات سبع همگی به حرف واحد برمیگردند، و شش حرف از حروف سبعه محو شدند، ایشان میفرمایند که این سخن درست نیست، و اختلاف قراءات متداول داخل در احرف سبعه هستند، یعنی همان قولی که مکی بن ابیطالب برگزیدی و صریحا قول طبری را در کرد، و گفت که قراءات متداولة همگی حرف واحد نیستند بلکه داخل در سبعة احرف هستند، و بعدا امثال ابن جزری و جمهور با او همراهی کردند که مصحف عثمان مشتمل بر سبعة احرف علی ما یحتملة الرسم است، و لذا نزد آنها نمیتوان گفت که «القراءات السبع راجعة الی حرف واحد»، اما آنها روایات تاکید کننده بر حرف واحد مثل شیعه ندارند،

ولی طبری و ابن ابی صفرة و... باید این تناقض را حل کنند که چگونه قراءات سبع با اینکه هفت قرائت هستند اما راجعة الی حرف واحد هستند، ظاهرا راهی ندارد جز اینکه بگویند همگی سند دارند و متواتر هستند و تحت سنة متبعة هستند، پس واحد هستند و کلها نور واحد هستند، و بنابر این طبق بیان شیخ الطائفة قده در ترجیح قول ابن قتیبه، معنای حرف واحد در روایات شیعه هم باید حمل بر معنای در تلقی غلط اهل سنت از حدیث سبعة احرف شود، نه در اصل حدیث سبعة احرف و ای اعتقاد به محو شدن شش حرف از سبعة احرف که قرطبی از جمع کثیری از علمای اهل سنت نقل کرد،

حرف واحد تلاوت به معنا

خب، پس معنای روایات نزول بر حرف واحد نزد شیخ ره چه میشود؟ شاید بتوان گفت ایشان این روایات را در در این سخن اهل سنت میدانند که خودشان از آنها نقل کردند: **«ومثل هذا و تعال، من لغات مختلفة، ومعانيها مؤتلفة، وكانوا مخيرين في أول الاسلام في أن يقرأوا بما شاءوا منها، ثم اجمعوا على أحدها، فصار ما اجمعوا عليه مانع مما اعرضوا عنه»** یعنی روایات نزول بر حرف واحد میگوید این حرف اهل سنت، دروغ است، و ممکن نیست مردم مخیر بوده باشند که هر چه خواستند قرائت کنند[1]

حرف واحد یعنی از نزد شما مردم نازل نشود و شما تلاوت به معنا نکنید .

سبعه احرف: از ناحیه خداوند

و در عین حال سبعة احرف یعنی قراءات متداول را خدا نازل فرموده و از نزد مردم نیامده، و لذا در این روایات همگی تاکید میشود که **«نزل من عند واحد علی نبی واحد»**

ممکن نیست اجماع مردم بر یک قرائت و اعراض آن‌ها از قرائت دیگر، سبب شود که سخن خداوند متعال ممنوع شود، قرآن کریم تنها و تنها همان حرف است که ملک وحی آورده است و مردم حق ندارند از نزد خود قرآن را هر طور خواستند قرائت کنند و یا اعراض کنند، که اگر چنین بود، این حرف از نزد آن‌ها نازل شده بود، نه از نزد خداوند یگانه.

۲. دو اجماع شیعه

تعبیر «**غیر أنهم أجمعوا...**» نقش مهمی دارد، چون ابتدا بر شایع بودن روایات نزول بر حرف واحد تاکید می‌کنند، و لازمه آن روایات این می‌شود که شیعه بر یک قرائت، متمرکز شوند، یعنی تجدی قرائت مفردة کنند، اما ایشان فورا تذکر می‌دهند که این لازمه‌گیری را نکنید. ایشان می‌گویند شیعه نه تنها همه قراءات را جایز می‌دانند، بلکه حتی کراهت دارند که یک قرائت را تجدی و انفراد کنند، هر چند حرام نمی‌دانند.

با این حساب، روایات نزول بر حرف واحد هم پشتوانه اجماع عملی شیعه دارد، و لکن دقت و غموض کار در این است که اجماع بر فعل، روشن و واضح است و به چشم می آید و در کتب ذکر می‌شود،اما اجماع بر ترک، این گونه نیست.

اجماع بر ترک قرائت به معنا

به خصوص که شیعه دو اجماع عملی بر فعل و ترک داشتند، یعنی یک شیعه نبود که قرائت قرآن به معنا را جایز بداند، یعنی اینکه مثلا عمدا کلمه را مترادف کند مثل صاحب سوم الجزاء،

اجماع بر جواز جمیع قرائات

و این اجماع در کنار یک اجماع عملی بر فعل بود، یعنی یک شیعه نبود که در بین قراءات مشهوره تنها یکی را انتخاب کند و از ناحیه خدا بداند، بلکه قرائت به تمام قراءات مشهورة را جایز می‌دانستند، و هر دو اجماع عملی در زمان معصومین علیهم السلام از پشتوانه روائی قوی بهره‌مند بود،

اما اجماع عملی شیعه بر ترک تلاوت به معنا، مورد اعتنای اهل سنت تا سال ۲۰۰ هجری نبود، ولی با زحمات قراء مشهوری، از سال ۲۰۰ به بعد، به تدریج تلاوت به معنا در بین اهل سنت هم مستنکر شد، یعنی شیعه و سنی با هم اجماع کردند بر ترک، و از اینجا اجماع شیعه بر ترک که سابقا با روایات نزول قرآن بر حرف واحد شناخته می‌شد، عملا کم رنگ شد، چون اهل سنت هم اجماع بر ترک مثل شیعه کردند، حتی ابن حزم حاضر شد مالک بن انس را تا مرز تکفیر ببرد!

۳. نزول قرآن بر حرف واحد؛ اجماع بر قرائات؟

به هر حال سؤال مهمی که هنوز باقی است این که درک امامیه که اجماع بر جواز کردند (بنابر اینکه جواز واقعی منظورشان بوده باشد نه جواز از روی مماشات و تقیه) از روایات نزول قرآن کریم بر حرف واحد چه بوده است؟ چگونه خود را نسبت به مفاد این روایات اقناع می‌کردند که شیخ و طبرسی فرمودند در بین امامیه شایع بوده است؟

درک امامیه: عدم تنافی

می‌توان گفت همان طور که معاصرینی شیخ و طبرسی از امامیه مثل قطب و ابن شهرآشوب و صاحب غنیه که عباراتشان گذشت، منظور از اجماع را مماشات نمی‌فهمیدند، همان طور معنای حرف واحد در فضای تفسیری و قرائت روشن بوده است؛ یعنی مطلبی شناخته شده و مأنوس اذهان مفسّرینی و مقرئینی نزد فریقین بوده، و مثل زمان صاحب حدائق نبوده که چون در ذهن ایشان حرف واحد و تعدد قرائات سبع آشکارا منافی بوده، فرمودند که کلام تبیان صریح در ادعای اجماع اصحابنا المتاخرین است، بلکه در اذهان معاصرینی شیخ و طبرسی، چه شیعه و چه سنی، تنافی بین حرف واحد بودن و قرائات متعدد نبوده،

تنظیر: احتیاط واجب

و این تناقض‌نما نزد آنها شبیه احتیاط واجب در فضای فتاوای مراجع در عصر ما است که کسی که آشنا نباشد می‌گوید اگر احتیاط واجب است پس چگونه می‌تواند با مراجعه به دیگری این واجب را از گردن خود ساقط کند؟!

۴.معنای کلّ‌ عبارت

والحاصل اگر شیخ قده قول طبری و ابن ابی صفرة و.. را ترجیح می‌دادند یعنی قائل شده بودند که تلاوت به قرآن نزد شیعه جایز است، و حال آنکه اجماع قولی و عملی شیعه از ابتدا بر حرام بودن تلاوت به معنای قرآن کریم استوار بود، و از اینجا می‌توان شروع عبارت شیخ در تبیان را چنین معنا کرد: بدانید که مذهب شیعه و شایع در روایاتشان این است که تلاوت قرآن به معنا حرام است در عین حالی که اجماع دارند که قرائات متداوله همگی جایز هستند، یعنی به پشتوانه روایات نزول بر حرف واحد، با طبری و ابن ابی صفره در معنای حدیث سبعة احرف همراه نیستند، و در عین حال با پشتوانه روایات تجویز قرائات متداوله با این قیبه در معنای حدیث سبعة احرف همراه هستند. و الله العالم.

۵ .تغییر عبارات شیخ در مجمع البیان

جناب طبرسی قده در عبارت خود، نسبت به عبارت تبیان، سه تغییر اعمال کردند که می‌تواند فضای بحث نزد شیخ و ایشان را روشن کند[2]:

۱.اول اینکه جای ذکر حدیث نزول بر حرف واحد، که در کلام شیخ ابتدای سخن بود، و مذهب اصحابنا، مفاد حدیث «نزول بر حرف واحد» ، در کلام طبرسی متاخر ذکر شده، و مذهب امامیه، اجماع بر جواز قرائات متداوله شده است، و به دنبال آن فرمودند: «**والشایع فی اخبارهم**»

۲. و دوم اینکه نکته مهم در این تعویض جایگاه، این است که کلمه «**غیر أنهم**» حذف شده است،

۳.و سوم اینکه به جای «**غیر أنهم**» در کلام شیخ، «**الا أنهم اختاروا**» آمده که توضیح و تاکیدی بر همان اجماع عملی است با لفظ اختیار[3] که معنای خاصی در قرائات دارد و لفظی مأنوس و کامل شناخته شده در فضای قرائات است.

و کلام شیخ مفید قدہ در السروية خیلی جالب است: کلمات شیخ مفید قدہ در باره قرائات

گوای جناب طبرسی قدہ از عبارت شیخ قدہ چنین فہمیدند کہ شیعہ مثل اہل سنت رفتار نکردند کہ مثلاً مالکیہ فقط اقتصار بر قرائت نافع میکنند کہ مثل مالک در مدینہ بودہ، و مالک گفتہ است کہ قرائت او سنت است، و ای حنفیہ کہ اقتصار بر قرائت عاصم میکنند چون استاد ابوحنیفہ و کوفی بودہ، و ای شافعی قرائت ابن کثیر مکی را ستودہ و اختیار کردہ، و همچنین ابن حنبل قرائت نافع را سنت نامیدہ، یعنی مرحوم طبرسی با آوردن کلمہ «اختاروا» میگویند شیعہ چنین کاری نکردند، اختیار شیعہ، همہ قراءات است، نہ مثل قرائت أبي ای حمزہ ای عاصم ای کسائی و....

---

[1] در این زمینہ بہ سایت فدکیہ، صفحہ (فتوای ابوحنیفہ)، مراجعہ فرمایید.

[2] فإذ قد تبينت ذلك فاعلم أن الظاهر من مذهب الإماميۃ أنهم أجمعوا على جواز القراءۃ بما تداولہ القراء بينهم من القراءات، إلا أنهم اختاروا القراءۃ بما جاز بين القراء، وكرهوا تجريد قراءۃ مفردۃ، والشائع في أخبارهم أن القرآن نزل بحرف واحد،

وما روتہ العامۃ عن النبي صلى الله عليہ وآلہ وسلم أنہ قال: نزل القرآن على سبعۃ أحرف كلها شاف كاف، اختلف في تأويلہ، فأجرى قوم لفظ الأحرف على ظاهرہ، ثم حملوہ على وجهين.

أحدهما: إن المراد سبع لغات مما لا يغير حكما في تحليل، ولا تحريم، مثل هلم، واقبل، وتعال.

وكانوا مخيرين في مبتدأ الإسلام في أن يقرأوا بما شاءوا منها، ثم أجمعوا على أحدها، وإجماعهم حجۃ، فصار ما أجمعوا عليہ مانعا مما أعرضوا عنہ،

والآخر: إن المراد سبعۃ أوجہ من القراءات، وذكر أن الاختلاف في القراءۃ على سبعۃ أوجہ أحدها:اختلاف إعراب الكلمۃ مما لا يزيلها عن صورتها في الكتابۃ، ولا يغير معناها نحو قولہ (فيضاعفہ) بالرفع والنصب. والثاني: الاختلاف في الإعراب مما يغير معناها، ولا يزيلها عن صورتها نحو قولہ: (إذ تلقونہ وإذا تلقونہ). والثالث: الإختلاف في حروف الكلمۃ دون إعرابها، مما يغير معناها، ولا يزيل صورتها، نحو قولہ: (كيف ننشزها وننشرها) بالزاء والراء. والرابع: الاختلاف في الكلمۃ مما يغير صورتها، ولا يغير معناها نحو قولہ: (إن كانت إلا صيحۃ، وإلا زقيۃ)، والخامس: الإختلاف في الكلمۃ مما يزيل صورتها ومعناها نحو: (طلح منضود وطلع)، والسادس: الإختلاف بالتقديم والتأخير نحو قولہ: (وجاءت سكرۃ الموت بالحق وجاءت سكرۃ الحق بالموت)، والسابع: الإختلاف بالزيادۃ والنقصان نحو قولہ: (وما عملت أيديهم وما عملتہ أيديهم).

وقال الشيخ السعيد أبو جعفر الطوسي، قدس الله روحہ: هذا الوجہ أملح لما روي عنهم عليہ السلام، من جواز القراءۃ بما اختلف القراء فيہ،

وحمل جماعۃ من العلماء الأحرف على المعاني والأحكام التي يتضمنها القرآن دون الألفاظ. واختلفت أقوالهم فيها، فمنهم من قال: إنها وعد ووعيد، وأمر ونهي، وجدل وقصص، ومثل، وروي عن ابن مسعود عن النبي صلى الله عليہ وآلہ وسلم أنہ قال: نزل القرآن على سبعۃ أحرف: زجر، وأمر، وحلال، وحرام، ومحكم، ومتشابہ، وأمثال. وروى أبو قلابۃ عن النبي صلى الله عليہ وآلہ وسلم أنہ قال: نزل القرآن على سبعۃ أحرف: أمر، وزجر، وترغيب، وترهيب، وجدل، وقصص، ومثل. وقال بعضهم: ناسخ ومنسوخ، ومحكم ومتشابہ، ومجمل ومفصل، وتأويل لا يعلمہ إلا الله عز وجل(مجمع البيان، ج ١، ص ٣٦)

[3] قرطبی در تفسیر خود در این باره می نویسد:

(فصل) [قول كثير من العلماء أن القراءات السبع التي تنسب لهؤلاء القراء السبعة، ليست هي الأحرف السبعة]

قال كثير من علمائنا كالداودي وابن أبي صفرة وغيرهما: هذه القراءات السبع التي تنسب لهؤلاء القراء السبعة، ليست هي الأحرف السبعة التي اتسعت الصحابة في القراءة بها، **وإنما هي راجعة إلى حرف واحد من تلك السبعة**، وهو الذي جمع عليه عثمان المصحف، ذكره ابن النحاس وغيره.

وهذه القراءات المشهورة **هي اختيارات أولئك الأئمة القراء،** وذلك أن كل واحد منهم اختار فيما روى وعلم وجهه من القراءات ما هو الأحسن عنده والأولى، فالتزمه طريقة وراوه وأقرأ به واشتهر عنه، وعرف به ونسب إليه، فقيل: حرف نافع، وحرف ابن كثير، **ولم يمنع واحد منهم اختيار الآخر والا أنكره بل سوغه وجوزه، وكل واحد من هؤلاء السبعة روى عنه اختياران أو أكثر، وكل صحيح**. وقد أجمع المسلمون في هذه الأعصار على الاعتماد على ما صح عن هؤلاء الأئمة مما رووه وراؤه من القراءات وكتبوا(تفسير القرطبی، ج 1،ص 46)

مرحوم شیخ هادی فضلی نیز در این باره می فرماید:

الاختيار في القراءات بعد أن عرفنا مصادر القراءات و وجوه و أسباب اختلافها، ننتقل الى التعريف باختياراتها، النابعة من تلكم المصادر و الوجوه.

قلت فيما مضى من تاريخ القراءات: في النصف الثاني من القرن الاول الهجري و النصف الاول من القرن الثاني الهجري كانت مرحلة نشوء الاختيار في القراءات، حيث قام كل فرد من القراء في تلكم الفترة بالنظر فيما روى من حروف قرائية مختلفة و اختار من بينها حروفه على أساس من مقياس معين انتهجه في الموازنة و الاختيار، قد يرجع الى مستوى وثاقة السند، و قد يرجع الى قوة الوجه في العربية و قد يرجع الى مطابقة الرسم، و ربما رجع الى عوامل أخرى.

ثم بعد اختياره يتبناه فينسب اليه، و يسمى اختياره و حرفه.

و في ضوئه: نستطيع أن نعرف الاختيار: بأنه الحرف الذي يختاره القارئ من بين مروياته مجتهدا في اختياره.

فنافع - مثلا - قرأ على سبعين من التابعين و اختار مما قرأه و رواه عنهم ما اتفق عليه اثنان و ترك ما سواه. و هكذا سائر القراء.

و عبارة القرطبي التالية تعطينا صورة واضحة عما قلت، قال في تفسيره:

«و هذه القراءات المشهورة هي اختيارات أولئك الأئمة القراء، و ذلك أن كل واحد منهم اختار مما روي و علم وجهه من القراءات ما هو الاحسن عنده و الاولى، فالتزمه طريقة و راوه و أقرأ به و اشتهر عنه و عرف به، و نسب اليه، فقيل حرف نافع و حرف ابن كثير».

و تعرفنا على معنى الاختيار في القراءات يؤكد لنا أيضا أن اجتهاد القارئ لم يكن في وضع و القراءات - كما توهم البعض - و انما في اختيار الرواية، و فرق بين الاجتهاد في اختيار الرواية و الاجتهاد في وضع القراءة.

و الحظر المجمع عليه عند المسلمين منصب على الاجتهاد في وضع القراءة لا الاجتهاد في اختيار الرواية. و اليه يشير ابن الجزري بقوله عن نسبة القراءة الى القارئ بأنها «اضافة اختيار و دوام و لزوم لا اضافة اختراع و رأي و اجتهاد.

و يعني بذلك أن القارئ يختار القراءة و يداوم عليها و يلزمها، حتى يشتهر بها و يقصد اليه فيها فتنسب اليه.

و الاختيار عند القراء الاوائل كالسبعة أو العشرة أو من سبقهم أو عاصرهم كان ينبع من المصادر و الوجوه كما أسلفت.

و الاختيار عند العلماء و أهل الاداء ممن تأخر عن أولئك السلف الصالح من القراء كان اختيارا من و في حروف القراءة السبعة أو العشرة كاختيارات الداني و ابن الجزري من المتقدمين، و اختيارات الضّباع و الحصري من المحدثين.(القراءات القرآنية(للشيخ عبدالهادي الفضلي)، ص ۱۰۵-۱۰۶)

برای بررسی تفصیلی این مسئله به سایت فدکیه، صفحه معنای اختیار القرائیه مراجعه فرمایید.

بازبینی #1
ایجاد شده 20 مارس 2025 15:20:49 توسط ... .
به روزرسانی شده 20 مارس 2025 15:22:18 توسط ... .